



بعدازظهر یکشنبه در جزیره گراند زات اثر ژانر لوردر سال ۱۸۴۵

خیرگی به زمان

امیر کمالی

شد. انگار پیشرفت شخصی معنایش را از دست داده بود. اما در جهان پیشاکمونپستی امروز معنای پیشرفت راه خود را در دل زمان هایی باز کرد که اساساً به کار تعلق نداشتند. به‌همین‌صورت پرولتاریا که قرار بود چیزی جز زنجیرش را از دست ندهد برای حفظ حداقلی همان زنجیر، زمان خاصی را که به او اختصاص داده شده بود از دست داد. آنچه همچنان قرار بود از دست رود زنجیر بود، اما آنچه عملاً از دست می‌رفت میل ازدست‌دادن آن بود به اضافه چند ساعت اضافه در روز.

در کتاب کودکی و تاریخ، نقد جورجو آگامبن به این نقطه حساس که مارکسیسم ارتدوکس درک مدرنی از تاریخ را با درکی سنتی و سبک‌سرانه از زمان در هم آمیخت حاوی این بصیرت است که فارغ از روند تاریخی و ضروری انقلاب، آنچه نهایتاً دست‌نخورده باقی می‌ماند وجه استعلایی حدگذارِ‌های بوروکراتیک زمان است. پیدایش مفهوم «اضافه کار» اساساً محصول همین خلا است. در نتیجه مفهوم پیشرفت صرفاً محصول انتزاعی دیالکتیک بطالت و اضافه کار نیست، بلکه شکل گرفته در حدوث همین دو قطبی است. پیشرفت یعنی مفهومی خاص از به‌روزی که تنها وامدار یک سوی این رابطه یعنی اضافه کار باقی نمی‌ماند. پیشرفت بیش از جنبه ایجابی‌اش جمع‌کردن تمام قوا برای نه گفتن به بطالت بوده است. برای غلبه بر این شیخ شوم، ژاک رانسیر معتقد بود که اگر بر طبق تعریف افلاتونی از کار، کارگر کسی باشد که شب می‌خوابد و روز مشغول کار است، در این صورت انقلاب چیزی نخواهد بود جز اختلال در روند این تقسیم. و اگر انقلاب چیزی جز فتح زمان نباشد نخستین گام انقلابی فتح شب است برای کاری جز خوابیدن. «کاری جز خوابیدن» عبارت هوشمندانه‌ای است که رانسیر به‌کار می‌گیرد. اگر زمان خواب به‌واسطه پیش‌کشیدن ضرورت‌های خاصی متعین می‌شد و یا به‌واسطه معرفی فضیلت برای یک کار خاص (جز خوابیدن) مطلق می‌شد، تز رانسیری در دام همان منطق «اضافه کار» در می‌غلطید. به عبارت دیگر وقتی مارکس نوشت: «محصول تولید تنها چکیده فعالیت تولید است». تنها روند تولیدی روزانه و مناسب است

بطالت یعنی نشان‌دادن حد به وسیله تعرض به آن و فراتر رفتن از آن. جایی که مرزهای میان رویا و کار مخدوش می‌شوند، بطالت فرمان مقدس رنج را زیر پا می‌نهد، مرتکب خود را می‌بلعد و او را همچون زمان بی‌نام می‌کند و در این راستا برای ما نوعی ضرورت‌ای می‌سازد. از این‌روست که مرتکب بطالت نامی ندارد. بطالت زمان‌ها را نام‌نپذیر می‌کند، همه چیز را به روز نخستین بازمی‌گرداند

ازخود بیگانه‌کننده کارگران را منظور نداشت، بلکه در حقیقت می‌دانست که خصلت ناهدیه یک چکیده، نوعی فشردی و تخلیص است که اساساً به درک مفهوم زمان محبسته است. اگر محصولی که در دست داریم را صرفاً و قهراً ماحصل کار کارگر قلمداد کنیم تفسیری فانتزی از رابطه کار و زمان به دست داده‌ایم. حقیقت این است که توان روزانه کارگر از استراحت شبانه او حاصل می‌شود، حتی مقدار توجهی که او در راستای تولید طرایف الاهیاتی محصول غایی به‌کار می‌بندد محصول فاصله‌ای است که ایجاد آن زمان می‌طلبد. به همین صورت مقدار استراحت و خواب کارگر همان قدر در زوایای تراش‌خورده یک محصول متکوم است که زمان‌های کار او با دست یا ماشین. حال اگر زمان این انسانی از پیشرفت در مقام نوعی صرفه‌جویی تغییرید در فرم نهایی محصول اتفاق می‌افتد؟ رانسیر با پیش‌کشیدن «کاری به جز خوابیدن» –و نه اینس یا آن کار خاص به‌جای خوابیدن– آشکارا بر وقفه‌های بالقوه‌ای پرتو می‌اندازد که در روند ارتباط درونی تولید و مفهوم زمان وجود دارند. از این‌رو، نخستین گام در مسیر انقلاب تا غایت آن، نه راندن دوباره هر کار به درون زمان‌های آرایش‌مقرر، بلکه تهی‌کردن فرم زمان‌های کار از محتوای پیشرفت است.

شرایط پیشرفت یک دانش‌آموز در تحصیل، کارگران کارخانه‌ها و کارمندان ادارات را «زمانی» فراهم نمی‌کند که نام آنها را در خود معنا می‌کند. زمانه ما دوران نام‌گذاری همه توسط زمان است. تکثیر معنای کلی زمان در مفاهیم مختلفی از آن سبب می‌شود که یک دانش‌آموز زمانی موفق‌تر از سایرین باشد که در زمانی که دانش‌آموز نیست، دانش‌آموز باشد. ژان فرانسوا لیوتار در کتاب انسانی از پیشرفت در مقام نوعی صرفه‌جویی زمان ی‌پاد می‌کند. مثالی که می‌آورد «تندخوانی» است. تندخوانی سبب می‌شود زمان بیشتری داشته باشیم، اما پرسشی که بی‌پاسخ می‌گذارد این است که صرفه‌جویی به چه منظوری؟ در روزگار ما نه روند تولید بلکه زمان کار است که بدل به شیعی رآزم‌آزم می‌شود تا به نام آنها محتوایی تضمینی بدمد. پیشرفت همواره از جایی پا می‌گیرد که باید با سرعت منطقی از سر خط رهسپار شد. اعطای لقب ممتاز به یک دانش‌آموز از همین واقعیت سرچشمه می‌گیرد. این صفت بیش از آنکه به اخذ امتیازات بیشتر و بیشتر

دلالت کند، ناظر بر نوعی تمیزنهادن میان سرعت او و سرعت میناست، اما سرعت مینا همان عاملی است که افسار بی مهارش به آخور زمان‌هایی کشیده شده که گنجینه لایتناهی اسنادن و نظاره‌کردن را در خود داشت. نمونه دانش‌آموز یا کارمند به ما نشان می‌دهد که تنها زمان پیشرفت، زمانی است که آنها نه دانش آموزند و نه کارمند. تابستان و شغل دوم می‌تواند تغییر فاصله میان آنها و دیگران را به منظور پیشرفت تضمین کند. کارمندان/دانش‌آموزانی که از اداره/ مدرسه می‌آیند و بعد از مختصر زمانی به شغل دوم/کلاس خصوصی می‌روند. اما ترمز پیشرفت کجا کشیده خواهد شد؟ وقتی تکلیف امیا به آینده‌ای اندک بهتر را اسلحه‌های نوظهور و رقم‌های میلیاردی مشخص می‌کند، مطمئن‌ترین نقطه، حفظ جایی است که برای حفظش باید از آن جنبید: پیشروی به دل سکون، یعنی جایی که قرار است اوضاع بدتر نشود. اما معنای پیشرفت برای حفظ سکون چیست؟ اگر قرار باشد نهایتاً جز آنجایی که هستیم نرویم، چاره کار در چه چیز می‌تواند باشد؟ در اینکه نه محتوای کاری را که انجام می‌دهیم بلکه اصل پیشرفت را از درون این زمان‌ها بتارینیم: بی‌کنشی. بی‌کنشی اما پیشرفت در مقاومت نیست.

جوزف کمپل در کتاب «قدرت اسطوره» می‌گفت می‌توان به میانجی رویکرد به هنر در دل زمان گاهشمارانه‌ای که منطق بوروکراسی اداره‌اش می‌کند شکاف انداخت. به‌زعم او می‌توان خود را با گوش‌دادن به موسیقی یا خواندن شعر از منطق روزمره ارزش و مصرف بیرون کشید. اما حقیقت این است که این امر را نسبت به سیستم توزیع زمان باید به گونه‌ای دیگر دید. زمان‌های گوش‌دادن به موسیقی، شرکت در انجمن‌های ادبی یا رفتن به سینما و گالری و خواندن رمان زمان‌هایی است که درون‌بودگی سیستم توزیع زمانی آن را در بر گرفته است. آنچه کمپل از آن غفلت می‌کند این است که پیش‌بینی سیستم بر این واقعیت استوار شده که باید برای سود بیشتر زمان بیشتری را صرف فاصله کرد. به این معنی زمانی بیرون از زمان گاهشمارانه و تقویمی معطوف به پیشرفت وجود ندارد. در زمان بطالت نمی‌شود کتاب خواند یا به‌اصطلاح سرر خود را با چیزی گرم کرد. بطالت همان لحظه ناب بی‌کنشی است. بطالت همان زیستن ناب در دل زمان است.

هرچند نمود نهایی هر بطالتی در تن‌زدن از مناسبات فایده‌گرایانه قابل‌مشاهده است با این حال بطالت راستین را باید در نفی معنیتی جست که بیشتر ناظر بر غیاب سیستمی است که «فرهنگ فایده» را تولید می‌کند. زمانه ما زمانه سیردن زمان پیشرفت به دست بطالت است. آبا نفس این پیشرفت با درنظرگرفتن تمام مواهب و نتایج امروزینش چیزی جز خود واژه بطالت به شکل لغوی آن است؟ از این رو تنها وجه مقاوم و حقیقی بطالت سویه مداخله‌جوی آن است. بطالت آن‌گونه که در نظر اول دیده می‌شود بی‌اژه دلالتی نیست. بلکه تنها به میانجی اژه انتخابی بطالت است که به معنای واقعی در مقابل نظام برحق‌بودن فایده، مشارکت و پیشرفت می‌ایستد و آن را به میانجی جبرم‌خود در دل آن، از مناسبت منفرج می‌کند. چراکه نظاره فردی که بیکار و بی‌هیچ هدفی ایستاده است، روند نشانه‌شناسی و معنای خود کار را چار سکنه می‌کند. کمپل بیش از آنکه بخواند نفوذپذیری لایه‌های زیرین بوروکراسی و قانون را آشکار کند، امکان مداخله زمان کار را در دل زمان «نه‌کار» نشان می‌دهد. به نظر او از این راه نفس بطالت از یسین می‌رود. زمان‌های غیراداری بدل به زمان‌های بالقوه می‌شوند که می‌شود در آن نفس کشید. اما این بالقوگی اکثراً دارای وجه مثبت و ایجابی نیست به زمان‌های اداری است. برخلاف نظر اسطوره‌شناسانی همچون او بطالت به معنی ازدست‌دادن زمان نیست، بلکه نگاهی نو به این مفهوم ما را قادر خواهد ساخت که روح شرور فایده‌گرایی بر مبنای پیشروی انتزاعی زمان‌ها در یکدیگر را از کالبد زندگی بیرون کنیم. اواراد خاص چنین سحری جز خیرگی به زمان نخواهد بود.

بطالت در موضع اثبات این شاعرانگی برمی‌آید که نه‌تنها این زمان، می‌تواند طرف تولید هیچ محصولی نباشد، بلکه رابطه زمان و تولید روبه‌پیشرفت به میانجی نظارگی گذر زمان از نام‌های خود تهی می‌شود. بر اساس همین منطق تعریف بطالت تنها به میانجی درک مفهوم حد مشخص می‌شود. زمان‌هایی که به اعتبار کار بیشتر و با آرمان پیشرفت در دل هم نفوذ می‌کنند و غلاف کلی زمان را به نام‌های خرد تجزیه می‌کنند تنها به‌واسطه بطالت منطق بیگانه‌ساز خود را آشکار می‌سازند. بطالت یعنی نشان‌دادن حد به وسیله تعرض به آن و فراتر رفتن از آن. جایی که مرزهای میان رویا و کار مخدوش می‌شوند، بطالت فرمان مقدس رنج را زیر پا می‌نهد، مرتکب خود را می‌بلعد و او را همچون زمان بی‌نام می‌کند و در این راستا برای ما نوعی ضرورت‌ای می‌سازد. از این‌روست که مرتکب بطالت نامی ندارد. بطالت زمان‌ها را نام‌نپذیر می‌کند، همه چیز را به روز نخستین بازمی‌گرداند، چراکه بطالت «هیچ» نیست، بلکه توانش ایستادن و گام‌برداشتن بر خرده‌شیشه‌های حدگذاری است.

اندیشه

تنبلی وجبگ کارخانه‌ها

بسیاری از ما در طول شبانه‌روز هیچ فرصت و فراغتی برای عشق‌ورزی، مطالعه، نوشتن، گوش‌دادن، سفر، تفریح و از همه مهم‌تر «هیچ کاری‌نگردن» نداریم؛ هرروز در حالی‌که گاه بیش از ۱۲ساعت جان می‌کنیم سرانجام به نقطه اول یعنی «صبح فردا» بازمی‌گردیم. امروز، در حالی‌که اکثریت جامعه، تن و جان خود را با ساعات طولانی کار منهدم می‌کنند و همگان به ماشین پول‌درآوردن یا مصرف همان پول در بازار کالاها و تفریحات سازمان‌یافته بدل شده‌اند، ایده پیشرفت، با زور «کار» تمام توان خود را مصروف مقابله با ایده «کاری‌نگردن» کرده است. این اختراع جهان سرمایه، چون امروز جهان را توجیه می‌کند؛ همان جنون عجیبی که از طبقات فرودست تا دهقانان، کارگران و طبقات میانی را فراگرفته است؛ طبقات و وضعیت‌هایی که تمدن سرمایه‌داری با صراحت بر آنها حاکم است. اگرچه پیامد این جنون، فقر و بدبختی بوده و هست، ولی جنون کار به‌نحو حیرت‌انگیزی از سوی «همه» توجیه می‌شود. اما

همه آنها با تمام توان در برابر یک ایده ایستادگی می‌کنند: تن‌آسایی/ تنبلی. به عبارت دیگر مقاومت در برابر تصرف زمان و ساعات زندگی توسط خود انسان‌ها. واضح است که تن‌آسایی باید ممنوع شود و حتی فراتر از آن منشأ تمام زشتی‌ها باشد. حتماً به کرات شنیده‌اید که شیطان در داستان فرد «بیکار» همیشه شرارتی برای انجام می‌یابد. پس تن‌آسایی باید مایه شرمساری باشد و تاریخ بشر هم باید به ظاهر در ستایش «کار» تمام تلاش خود را به کار گیرد. اما تاریخ بشر تنها به نظام سرمایه نیاز داشت تا «کار» را قدسی و اخلاقی کند. هم‌بینامی آنها، جهانی را تولید کرد که حتی امروز سه‌گانه هشت‌ساعته را هم تاب نیاورده و کار، سرعت، تولید و ماشین را به متعالی‌ترین ارزش‌های جهان بدل کرده و به تبع آن، تنبلی و تن‌آسایی را غیرطبیعی یا به‌عبارت بهتر ممنوع اعلام کرده است.

اما بعضی از آدم‌ها در لحظه‌ای که فهمیدند فقط کار می‌کنند، ماشین‌ها را به جهان‌شان اضافه کردند. اما فقط انسان‌های محدودی بودند که دیگر کار نکردند و فقط زندگی کردند؛ چون در نهایت بقیه انسان‌ها مجبور شدند درزه‌در آ شوند تا چرخ‌دنده‌های همین ماشین‌ها را چرب کنند. پس نتیجه بعدی، هر چه بود مسلماً کاهش ساعات کار، افزایش رفاه بقیه انسان‌ها و زندگی و تن‌آسایی نبود. این منطق رفته‌رفته آن تصویرهای قدیمی از پولدارها و صاحبان سرمایه را محو کرد. آن قدر که دیگر نمی‌توان آنها را دید؛ جایگزین تصویر سنتی آن مرد جاق کج‌پا یا فراک سیاه‌بلند با سطل پر از طلای قرن‌بیستمی، تصویر شیک واقعی بیل گیتس‌ها یا تصاویر انتزاعی شرکت‌های چندملیتی بود. سرمایه‌داران شیک و نیکوکار، یقه‌آبی‌ها یا یقه‌سفید کردند اما با همان منطق کلی سرمایه. به همین خاطر، جدای از فقر و بدبختی و حتی نابودی محیط‌زیست، بسیاری از ما در طول شبانه‌روز دیگر فرصت و فراغتی برای عشق‌ورزی، مطالعه، نوشتن، گوش‌دادن، سفر، تفریح و از همه مهم‌تر «هیچ کاری‌نگردن» نداریم. چرا؟ چون «کار» تنها عامل تحقق چیزی تعریف شده که می‌توان با آن بقیه انسان‌ها را مشغول کرد؛ تا مبادا به «چیز» دیگری فکر کنند؛ مثلاً کتاب‌خواند، بحث‌کردن، کشف عشق یا صرفاً چه چیزی برای ما خوب است. پس تنبلی باید ناسازگاری عمومی می‌شود که به این ترتیب یادآور می‌شود که آن کل را نمایندگی نمی‌کند، بلکه یک اراده به‌خصوص خاموش است که تنها نمود امر کلی را غصب کرده است. می‌توان گفت این لایقیدی روزمره به‌مثابه شیوه‌ای نامنتعین از وجود با کشوده‌ماندن به روی تاریخ و زندگی سیاسی باید تا آنجا ادامه یابد که بار دیگر لحظه‌های انقلاب فرا رسد؛ لحظه‌هایی که وجود مطلقاً عمومی می‌شود. شاید زمان‌هایی که شکست‌های سیاسی رخ می‌دهد و امید‌های جمعی به محاق می‌رود، دوره بطالت‌های فردی فرا می‌رسد. نمی‌توان از وسوسه گفتن این نکته خلاصی یافت که بطالت و ناامیدی در برابر امید به بازار آزاد، امید به رفع تنش‌های بین‌المللی بین دولت‌ها، امید به سرمایه‌گذاری‌های خارجی و خوار‌ها امید دیگری از این دست، واجد سوبه‌ای راه‌بای بخش است، چراکه به قول آگامبن هر تفکر رادیکالی، در متناهیاله وضعیت ناامیدی قرار دارد.

بررسی

درباب اوقات بطلات

حسین پروانه

نوشته حاضر قصد دارد به بطلات همچون امری منفی بنگرد، امری که از کارکردی‌شدن، اثربخشی و کنترل می‌گریزد. از این‌رو، به جای اوقات فراغت باید بر اوقات بطلات تأکید کرد. اولی، در وضعیت سرمایه‌داری در حکم اعطای زمان استراحتی است که افراد را برای کار بیشتر و اثربخشی مضاعف آماده می‌کند، به همین دلیل بایستی با «تفریحات سالم و برنامه‌های مفرح» پُر شود. دومی اما نه تنها پرشدنی نیست، بلکه به فضایی تهی و فقدانسی دلالت دارد که می‌تواند به درون وضعیت‌های فریه و تویر نمودین منتقل شود و نظم ساختگی شان را به‌هم ریزد. از این‌رو، بسط مفهوم بطلات و درگیری آن با وضعیت به سوزه‌شدن افراد دامن می‌زند.

برتراند راسل صراحتاً عنوان می‌کند «در دنیای امروز بخش بزرگی از ناراحتی‌ها و زیان‌ها ناشی از اعتقاد به فضیلت کار است، حال آنکه رفاه آدمی را باید در کاهش سازمان‌یافته کار جست‌وجو کرد». نقد‌های راسل راجع به فضیلت‌شمردن کار سخت، مبانی اخلاقی آن و نادیده‌گرفتن حقوق کارگران از سوی اغنیا در نهایت با ارائه یک پیشنهاد متوقف می‌شود: اینکه نظام‌های حکومتی با کاهش ساعات کار، اوقات فراغت بیشتری را نصب افراد کنند؛ به این امید که استعداد‌هایشان در زمینه‌های دیگر شکوفا شود و یا در خوشی‌های جمعی فعالانه شرکت کنند. این پیشنهاد که آشکارا از موضعی راست ارائه شده است خالی از ساده‌اندیشی نیست، زیرا آنچنان‌که لیستوان مزاروش می‌گوید سازوکاری که در سرشت سرمایه‌داری قرار دارد، علاوه بر آنکه ثمره «کار زنده» کارگر را از دستش می‌رباید، موجب از خودبیگانگی و تنظیم سرکوبگرانه اوقات زندگی او نیز می‌شود. به این ترتیب، بطلات نه تنها هیچ‌گونه قرائتی با فراغت بعد از کار ندارد، بلکه اساساً در تقابل با آن و هرگونه فرایند کارگر‌دگرایانه معنا می‌یابد.

در فرهنگ و زبان عامیانه اصطلاحاتی از قبیل «عاطل و باطل»، «بیکار و بی‌عاز»، «علاف و بی‌مصرف» و … عموماً از جانب بزرگ‌تراها به جوان‌تراها و در نگوهش تنبلی و بیکاری و بطلات به کار می‌رود. وجه سرزنش‌آمیزی که این اصطلاحات حامل اتند مستقیماً سوزه‌ها را نشانه می‌رود تا حجم عظیمی از گلاویه‌ها را جلاه‌ان بر سر آنها آوار کند. اما آیا این فرهنگ قیم‌مآب هیچ از حالاتی نظیر ملال و یاس و خستگی که ممکن است در زندگی شهری مدرن به سوزه‌ها دست دهد، سر در می‌آورد؟ آیا با فرافکندن حالت‌های ناشی از دشواری‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی به مفاهیم آشنا و کلیشه‌ای خود، تنها به ناسزاگویی نمی‌پردازد؟ غیر از این است که ناتوان از تحلیل وضعیت و درک دلایل واقعی مسائل اجتماعی (مثلاً بیکاری) است؟ از این‌روست که ایدئولوژی حاکم، از قضا این فرهنگ عامیانه و جلوه‌های زبانی‌اش را بسیار می‌پسندد و کارکردهای پدرانه‌اش را تأیید می‌کند، چرا که از آن به‌عنوان یکی از سازوکارهای طرد و سرکوب با اشکال دیگری مانند نصیحت و ترغیب سود می‌جوید. به‌عنوان مثال، عبارت عامیانه «کار عار نیست» به طور



ضمنی افراد را دعوت می‌کند که به هر نحوی شده به هر کاری تن دهند. به این ترتیب، اگر قرار است چرخه معیوبی – که البته معیوب‌بودن آن پنهان یا انکار می‌شود– همواره بچرخد، همگان باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و حافظان وضع موجود همیشه این‌گونه القا می‌کنند که این وضع کلیتی یکدست، تویر و عاری باید به گونه‌ای سازمان‌یافته کاربرد و مصرف داشته باشند. در اینجا مبانی اخلاقی کار همان مبانی اخلاقی بردگی است. در حقیقت، چنین دعوت وقیحانه‌ای به کار، تنها برای درزگرفتن سوراخ‌های وضعیت موجود است. حامیان و